
اتحاد ملی وانسجام اسلامی در پرتو وحی و امامت و تاریخ



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

عبدالحسین خسروپناه*

*. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

چکیده

اتحاد ملی و انسجام اسلامی را می‌توان با دو رویکرد درون‌دینی و از منظر وحی و امامت و نیز رویکرد تاریخی بررسی کرد. این نگاشته، ضمن بیان انواع وحدت مطلق، وحدت مصلحتی و وحدت معقول به تفسیر و تبیین آیات قرآنی همچون آیه اطاعت الهی، آیه اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها، آیه اعتصام به حبل الهی، آیه ولایت مؤمنان و سپس با رویکرد تاریخی به سیره ولایت و وحدت اسلامی و معرفی امامت به عنوان عنصر اصلی انسجام اسلامی اشاره و در پایان نمونه‌هایی از تاریخ اسلام و عصر نبوی و علوی و خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس و دولت عثمانی و دولت صفوی به عنوان نقش و کارکرد دولت‌ها در وحدت و اختلاف در جامعه اسلامی بیان شده است.

کلید واژه‌ها: اتحاد ملی، انسجام اسلامی، وحی، امامت، سیره و تاریخ.

مقدمه

بحث از وحدت و اتحاد میان مسلمانان، مقوله جدیدی نیست. سیره و سنت نبوی و علوی براین رویکرد استوار بوده است که میان اهل اسلام، وحدت و انسجام برقرار

شود و چالش‌های آن‌ها به حداقل برسد. مقام معظم رهبری نیز با توجه به این سیره حسنه و سنت دینی، به مسئولان نظام و مردم، ضرورت اتحاد و انسجام را گوشزد کردند. این مقاله، درصدد است مسأله اتحاد ملی و انسجام اسلامی را از منظر درون‌دینی و تاریخی بررسی کند. پیش از هرچیز باید تصویر روشنی از این دو مقوله، یعنی اتحاد ملی و انسجام اسلامی داشته باشیم. مقصود از اتحاد ملی این است که مسلمانان با وجود تفاوت‌های قومی و قبیله‌ای، باید از همدلی واحدی برخوردار باشند و مصالح ملی خود را فدای اختلافات قومی نکنند. در ایران، عربیت و بلوچ و کرد و لر بودن باید در راستای منافع ملی باشد. انسجام اسلامی نیز با فرض تفاوت‌های مذهبی که در جهان اسلام است شکل می‌گیرد؛ بنابراین، توصیه به اتحاد ملی و انسجام اسلامی، درصدد نفی تفاوت‌های مذهبی و ملی نیست؛ بلکه می‌خواهد بر وحدت ملی و اسلامی تأکید کند. به تعبیر دیگر، وحدت سنی و شیعی مقصود است، نه وحدت تسنن و تشیع. قضیه وحدت اسلامی را هم می‌توان در حوزه تاریخ اسلام مورد پژوهش قرار داده و هم در تاریخ معاصر اسلام و ایران مطالعه کرد. این مقاله، درصدد است با بهره‌گیری از برخی آیات قرآن و عنصر امامت و گزارش اجمالی از تاریخ اسلام، به ضرورت اتحاد ملی و انسجام اسلامی اشاره کند.

انواع وحدت

ادیان توحیدی ابراهیمی، بر مبنای اعتقاد به وجود خداوند یگانه پایه‌ریزی شده است؛ همان خدایی که مبدأ و مقصد حرکت انسان در وصول به کمال، قرار دهنده عقل و وجدان در ذات انسان‌ها و فرستنده پیامبران الهی برای ارشاد مردم است. امت اسلامی با توجه به گرایش به وحدت مبدأ و معاد، باید برای حفظ وحدت اعتقادی، به وحدت اجتماعی گرایش داشته باشند.

علامه جعفری سه نوع وحدت را برای امت اسلامی مطرح می‌کند و یکی را ترجیح می‌دهد. این سه نوع وحدت عبارتند از: وحدت مطلق، وحدت مصلحتی و

وحدت معقول. وحدت مطلق عبارت است از اتفاق نظر در همه عقاید و معارف و احکام اسلامی با همه اصول و فروع آن‌ها. این گونه وحدت با نظر به آزادی اندیشه و تعقل در خصوصیات و کیفیات و انتخاب دلایل در عناصر و اجزای اصلی عقاید و احکام دین اسلام، به قدری بعید است که می‌توان گفت امکان ناپذیر است.

وحدت مصلحتی، از جبر عوامل خارج از حقیقت و متن دین پیش می‌آید و در مواقعی لازم می‌آید که آن عوامل، جوامع اسلامی را در خطر اختلال قرار داده‌اند. توقع این که وحدت مصلحتی عارضی بتواند فرقه‌ها و مذاهب اسلامی را از هماهنگی و اتحاد همیشگی و معقول برخوردار سازد، انتظاری نابجا است.

وحدت معقول، وحدت مطلوب میان امت اسلامی است و عبارت است از قرار دادن متن کلی دین اسلام برای اعتقاد همه جوامع مسلمان و برکنار کردن عقاید شخصی و فرهنگ محلی و خصوصیات آرا و نظریات مربوط به هر یک از اجزای متن کلی دین که مربوط به تعقل و اجتهاد گروهی یا شخصی است. تحقق این نوع وحدت، هیچ مانع شرعی و عقلی ندارد. هر متفکر آگاه از منابع اولیه اسلام و طرز تفکر امامان معصوم علیهم‌السلام و صحابه عادل و متقی و تابعان حقیقی آنان، می‌داند که پیروی از متن کلی دین، با تکاپو و اجتهاد برای فهم خصوصیات و کیفیت انتخاب دلایل، امری ضروری است.^۱

آیات قرآن و وحدت اسلامی

وحی الهی، یکی از مهم‌ترین منابع کشف ضرورت اتحاد ملی و انسجام اسلامی است. خداوند سبحان، در آیات فراوانی به این امر مهم تأکید کرده است. نگارنده در این مقال نمی‌خواهد به استقصای همه آیات وحدت و هم‌گرایی پردازد؛ ولی به

۱. احمد موثقی، *استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام*، ج ۱، مقدمه استاد محمدتقی جعفری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۰، ص ۲۸-۳۰.

برخی از آن‌ها اشاره خواهد کرد.

آیه اطاعت الهی

یکی از آیاتی که بر وحدت اسلامی و مقابله با اختلافات قومی و دینی توصیه و تأکید می‌کند، آیه سوره مبارک انفال است:

﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیْحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱

و از خدا و پیامبرش فرمان برید، و با یکدیگر نزاع و اختلاف نکنید که سست و بددل می‌شوید، و قدرت و شوکتان از میان می‌رود. و شکیبایی ورزید که خدا با شکیبایان است.

این آیه شریف به خوبی و با دلالت آشکاری بر ضرورت و حکمت وحدت حکایت می‌کند و این که اگر بخواهید از نزاع و اختلاف پرهیزید، باید از خدا و پیامبرش تبعیت کنید؛ یعنی انسجام و پذیرش اسلام، به اتحاد ملی و وحدت قومی مدد می‌رساند. همچنین اگر می‌خواهید شوکت و قدرت خود را مستمر سازید، باید به وحدت و انسجام پناه ببرید. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریف می‌فرماید:

ظاهر سیاق آیه مذکور بر اطاعت دستوری دلالت دارد که از ناحیه خدا و رسول، درباره امر جهاد و دفاع از حریم دین و گوهر اسلام صادر می‌شود و آیات جهاد و دستورات نبوی مشتمل بر آن است مثل این که باید اول اتمام حجت کنند، و در حین جنگ متعرض زن و فرزند دشمن نشوند و بدون اطلاع دشمن بر ایشان شلیک نکنند؛ و همچنین احکام دیگر جهاد.

و ﴿وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیْحُكُمْ﴾ یعنی با نزاع و کشمکش در میان خود اختلاف می‌فکنید، و در نتیجه خود را دچار ضعف اراده مسازید. و عزت و دولت یا غلبه بر دشمن را از دست مدهید؛ چون اختلاف، وحدت کلمه و شوکت و نیروی

۱. انفال (۸): ۴۸.

شما را از بین می‌برد.

﴿وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ یعنی همواره برابر مصائب و ناملایمات جنگی که دشمن به وسیله آن تهدیدتان می‌کند، ملازم خویشتن‌داری و زیاد کردن یاد خدا و اطاعت او و رسولش باشید، و حوادث و سنگینی بار اطاعت، شما را از جای نکند و از پا در نیآورد، و لذت معصیت و عجب و تکبر شما را گمراه نسازد.^۱ بنابراین اگر مسلمانان به سبب تفاوت‌های قومی و مذهبی، به جان یکدیگر بیفتند، از دشمن غفلت کرده و باعث ضعف اراده می‌شوند.

آیه اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها

آیه دیگری که بر اتحاد ملی و انسجام اسلامی دلالت دارد، آیه مربوط به آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها است. خداوند سبحان در این آیه شریف می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَالاَلْوَانِكُمْ اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَايَاتٍ لِّلْعٰلَمِیْنَ...﴾^۲

و از نشانه‌های الهی، آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست. به تحقیق در این، نشانه‌هایی برای آگاهان است.

علامه طباطبایی، مراد از اختلاف زبان‌ها را به اختلاف واژه‌ها برمی‌گرداند، زیرا برخی، از واژه‌های عربی و عده‌ای از واژه‌های فارسی و دسته‌ای از واژه‌های اردو استفاده می‌کنند، همان‌گونه که عده‌ای، زرد پوست و برخی سرخ پوست هستند. البته شاید اختلاف زبان‌ها به اختلاف لهجه‌ها باشد.^۳ بنابراین همان‌گونه که آفرینش آسمان‌ها و زمین و جهان کبیر، آیات الهی به شمار می‌آیند، آفرینش زبان‌های

۱. سید محمد حسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۹،

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶.

۲. روم (۳۰): ۲۲.

۳. همو، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۶، ص ۱۶۷.

مختلف و نژادها و رنگ‌های گوناگون، آیات الهی محسوب می‌شوند و وقتی تفاوت‌های عالم و آدم، آیت الهی باشند، نباید باعث تعارض و مانع وحدت و انسجام گردند.

مرحوم طبرسی رحمته الله در تفسیر این آیه شریف می‌فرماید:

و از جمله نشانه‌های توحید پروردگار، خلقت آسمان‌ها و زمین و چیزهایی است که بین آن‌ها است، از عجایب مخلوقات؛ مانند ستارگان درخشان و آفتاب و ماه و حرکت آن‌ها بر اصول و نظام معین و آنچه از عجایب که روی زمین بوده، از انواع جماد و نبات و حیوان، همه دلیل بر توحید پروردگار است.

مراد از اختلاف زبان‌ها این است که خداوند، آن‌ها را از نظر شکل و اندازه و ترکیب به نحوی آفریده است که نغمه‌ها و صداهای گوناگونی دارند، تا آنجا که صدای دو برادر، به یکدیگر مشتبّه نمی‌شود، نیز گفته شده مراد، اختلاف در لهجه‌ها و لغات است؛ مانند عربی، فارسی، ترکی و نحو آن و هیچ یک از نوع حیوانات، به اندازه نوع انسانی، متفاوت سخن نمی‌گویند. اگر این لغات توقیفی - از طرف پروردگار - باشد، پس او از ابتدا چنین کرده است، و اگر از طرف پندگان باشد نیز او اسبابش را فراهم نموده است. رنگ‌هایتان را نیز مختلف خلق کرده است؛ لذا ملتی سفید پوست و ملت دیگر زرد و سومی به رنگ سفید تیره‌اند و دیگر اقوام و ملل که هر یک بر اساس نظام خلقت به رنگی خلق شده‌اند. این از نشانه‌های خلقت بدیع پروردگار و از عجایب قدرت و حکمت او می‌باشد، تا جایی که با آن همه کثرت افراد انسان‌ها حتی دو نفر از یک آب و خاک به شکل هم نمی‌باشند.^۱

آیه اعتصام به حبل الهی

یکی دیگر از آیات وحدت که به صراحت تمام بر اتحاد ملی و انسجام اسلامی امر

۱. امین الاسلام طبرسی، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ترجمه: جمعی از محققان، ج ۱۹، انتشارات فراهانی، تهران، بی‌تا، ص ۱۱۸.

کرده است، آیه مبارک سوره آل عمران است:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)] چنگ زنید، و پراکنده و گروه گروه نشوید، و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که [پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن] با یکدیگر دشمن بودید؛ پس میان دل‌های شما پیوند و الفت برقرار کرد؛ در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید، و بر لب گودالی از آتش بودید، ولی شما را از آن نجات داد. خدا، این گونه نشانه‌های [قدرت، لطف و رحمت] خود را برای شما روشن می‌سازد، تا هدایت شوید.

مفسران در معنای «حبل الله» چند دیدگاه را مطرح کرده‌اند:

۱. بنابر دیدگاه ابو سعید خدری و عبد الله و قتاده و سدی، مراد از حبل الله، قرآن است؛
۲. به گفته ابن عباس و ابی زید، مراد، دین اسلام است؛
۳. مقصود از حبل الهی، امامان (علیهم السلام) هستند. ابان بن تغلب از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود:

ما آن حبل الله هستیم که خدا فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾.

مرحوم طبرسی بر این باور است که بهتر است آیه را به همه این معانی حمل کنیم و مؤید آن، روایتی است که ابوسعید خدری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که فرمود:

﴿ایها الناس انی قد ترکت فیکم حبلین ان اخذتم بهما لن تضلوا ابدا...﴾

ای مردم! من دو ریسمان محکم برای شما یادگار نهاده‌ام که اگر به هر دوی آن‌ها چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد. یکی، از دیگری بزرگ‌تر است و آن،

۱. آل عمران (۳): ۱۰۳.

کتاب خدا قرآن است که از آسمان به زمین کشیده شده و دیگری عترت و اهل بیت من. این دو از هم جدا نخواهند شد، تا بر حوض [کوثر] بر من در آیند.

واما مقصود از «وَلَا تَفَرَّقُوا» این است که از دین خدا پراکنده نشوید که درباره آن، به اجتماع و ائتلاف بر طاعت حق مأمور شده‌اید و بر آن ثابت بمانید (از ابن مسعود و قتاده). و گفته‌اند: یعنی از گرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پراکنده مشوید (از حسن) و گفته‌اند: یعنی از قرآن جدا مشوید یعنی عمل به آن را ترک نکنید.

مقصود از «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» این است که نعمت حق را که بین دل‌هایتان پس از دشمنی الفت انداخت، به‌خاطر داشته باشید. گفته‌اند: مراد آیه شریف جنگ‌هایی بود که ۱۲۰ سال بین اوس و خزرج طول کشیده بود، تا وقتی که خداوند، به وسیله اسلام بین دل‌های ایشان الفت انداخت و کینه‌های گذشته را نابود ساخت. مراد از این مطلب، جنگ‌های طولانی است که میان مشرکان عرب وجود داشت (از حسن). مراد و معنای آیه این است که منت و نعمت‌های خدا را به وسیله اسلام و ائتلاف و رفع نزاع‌های موجود بین خودتان حفظ کنید. نفع این کار در همین دنیا به شما برمی‌گردد، علاوه بر ثواب عظیمی که در آخرت نصیب شما خواهد شد. دشمن هم بودید و بین دل‌هایتان الفت انداخت، به این که شما را اطراف پرچم اسلام گرد آورد و بغض و کینه‌ها را از قلوبتان برداشت.^۱

آیه ولایت مؤمنان

یکی از دستورات که قرآن و روایات بر آن تأکید کرده است، اثبات ولایت مؤمنان و نفی ولایت کافران و مشرکان است. این حقیقت، بدون وحدت اسلامی میسر نیست. به تعبیر دیگر، زمانی کفار و مشرکان می‌توانند بر جهان اسلام ولایت سیاسی و

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۱۸۹-۱۹۰.

اقتصادی و علمی بیابند که مسلمانان، اتحاد ملی و انسجام اسلامی را از دست بدهند.
به آیات ذیل توجه فرمایید:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا»^۱ کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه گاه خود قرار ندهید. آیا می‌خواهید برای خداوند به زیان خودتان حجتی آشکار پدید آید؟

خداوند سبحان، در این آیه شریف، مؤمنان را از این که به ولایت کفار و سرپرستی آن‌ها پیوندند و ولایت مؤمنان را ترک کنند، باز می‌دارد. سپس آیه شریف دوم مسأله را تعلیل می‌کند به تهدید شدیدی که از ناحیه خدای تعالی متوجه منافقان شده است. این بیان و تعلیل، معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد که خدای تعالی ترک ولایت مؤمنان و قبول ولایت کفار را نفاق دانسته و مؤمنان را از وقوع در آن برحذر می‌دارد.^۲

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصارا را ولی [و دوست و تکیه گاه خود] انتخاب نکنید و کسانی از شما که با آنان، دوستی کنند، از آن‌ها هستند. خداوند، جمعیت ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

اقتضای دوستی نکردن با یهود و نصارا، وحدت اسلامی است. متأسفانه مسلمانان

۱. نساء (۴): ۱۴۴.

۲. *المیزان*، ج ۵، ص ۱۹۲؛ محمدجواد مغنیه، *تفسیر الکاشف*، ج ۲، دارالکتب الاسلامیه، بی‌جا، ۱۳۸۴، ص ۴۷۲؛ فضل‌بن حسن طبرسی، *جوامع الجامع*، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷، ص ۶۸۳.

۳. مائده (۵): ۵۱.

در این زمان، به جای وحدت اسلامی و همکاری با یکدیگر، ولایت یهود و نصارا را پذیرفته و بدون حمایت از مردم فلسطین و لبنان و عراق، ظلم یهودیان را توجیه می‌کنند. به حکم این آیه شریف، هر مسلمانی که یهودیان و مسیحیان را دوستان خود بداند و از آن‌ها کمک بخواهد، در زمره آن‌ها خواهند بود. این تعبیر، تأکیدی از جانب خداوند سبحان بر وجوب اجتناب از مخالفت در دین است.^۱ نکته قابل توجه این است که ذکر یهود و نصارا در این آیه، از باب نمونه است و تمام کفار و مشرکان و معاندان و مخالفان و سایر مذاهب باطل و اهل بدعت و ضلالت در این حکم مشترکند.^۲

درباره نزول این آیه و دو آیه بعد نقل کرده‌اند: بعد از جنگ بدر، عبادۀ بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت: «من، هم‌پیمانی از یهود دارم که از نظر عده زیاد و از نظر قدرت نیرومندند. اکنون که آن‌ها ما را به جنگ تهدید می‌کنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است، من از دوستی و هم‌پیمانی با آنان برائت می‌جویم. هم‌پیمان من، تنها خدا و پیامبر او است». عبد الله بن اُبی گفت: «ولی من، از هم‌پیمانی با یهود برائت نمی‌جویم؛ زیرا از حوادث مشکل می‌ترسم و به آن‌ها نیازمندم» پیامبر ﷺ به او فرمود: «از آنچه در مورد دوستی با یهود بر عبادۀ می‌ترسیدم، بر تو نیز می‌ترسم [و خطر این دوستی و هم‌پیمانی برای تو از او بیشتر است]». عبد الله گفت: «چون چنین است، من هم می‌پذیرم و با آن‌ها قطع رابطه می‌کنم». آیه نازل شد و مسلمانان را از هم‌پیمانی با یهود و نصارا بر حذر داشت.^۳

۱. جوامع الجامع، ج ۲، ۸۶.

۲. سید عبدالحسین طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ ش، ص ۳۹۲.

۳. احمد علی بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۱، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۲، ص ۵۲۴.

﴿وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱

و خداوند دل‌های مؤمنان را به هم مهربان کرده و الفت داد. اگر تو با انفاق و بخشش تمام ثروت روی زمین، می‌خواستی قلوب آن‌ها را با هم الفت بدهی، میسر نمی‌شد؛ اما خداوند، بین آن‌ها اتحاد و اتفاق و الفتی ایجاد کرد. او عزتمند و حکیم است.

نویسنده تفسیر آسان بر این باور است که مرجع ضمیر کلمه «قُلُوبِهِمْ»، مؤمنان است که در آیه قبل می‌باشد. کلمه مؤمنان عمومیت دارد؛ یعنی شامل کلیه مهاجران و انصار، قبیله اوس و خزرج می‌شود. این قبایل و طوایف یاد شده قبلاً کافر بودند؛ ولی جمله مورد بحث، آن زمان را یادآوری می‌کند که ایمان آوردند و پیامبر اسلام را یاری کردند. جنگ و ستیز بین عرب قبل از اسلام و خشم قلبی آنان به گونه‌ای شدید و طولانی بود^۱ که خدای توانا در آیه مورد بحث، الفت دادن بین قلوب ایشان را یکی از قدرت‌نمایی‌های خود معرفی کرده است. سالیان دراز میان طایفه اوس و خزرج در مدینه جنگ و خون‌ریزی رواج داشت و سینه‌های آنان، مالا مال کینه و عداوت بود. آن چنان که هیچ کس باور نمی‌کرد روزی آنان دست دوستی و محبت به سوی هم دراز کنند و در یک صف قرار گیرند؛ ولی خداوند قادر متعال، این را در پرتو اسلام و در سایه نزول قرآن انجام داد. نه تنها اوس و خزرج که از طایفه انصار بودند چنین کش مکش را داشتند، بلکه یاران مهاجر پیامبر که از مکه آمده بودند نیز پیش از اسلام با هم الفت و دوستی نداشتند و چه بسا سینه‌هایشان از کینه‌های یکدیگر پر بود. اما خداوند همه آن کینه‌ها را شست و از میان برد؛ به طوری که از ۳۱۳ نفر رزمنده جنگ بدر که حدود هشتاد نفر از مهاجران و بقیه از

۱. انفال (۸): ۶۳.

انصار بودند، ارتشی کوچک، اما یک پارچه و نیرومند، متحد و متفق به وجود آمد که دشمن قوی پنجه خود را درهم شکستند. شدت عصبیت و لجاجت عرب قبل از اسلام را همین بس که جمله ذیل را به پیامبر عالی قدر اسلام ﷺ می‌فرماید: اگر تو آنچه را که موجودی زمین است برای ایجاد صلح و سازش و محبت و مودت بین قبایل عرب به مصرف می‌رسانی، باز هم موفق نمی‌شدی، ولی تنها کسی و تنها قدرتی که توانست و می‌تواند بین این گونه قلوب، الفت و مهربانی ایجاد نماید، ذات مقدس پروردگار است؛ زیرا فقط خدا است که عزتمند و حکم‌فرمای مطلق می‌باشد. او است که می‌تواند توفیق هدایت و سعادت را به انسان عطا کند و قلب او را به طریق حق راهنمایی فرماید (وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).^۱

جمله «فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» از دیدگاه نویسنده بیان السعادة در موضع تعلیل است؛ بنابر این که استیناف بیانی باشد، و مقصود، یاری او به وسیله فرشتگان است. در صورتی که آن‌ها با تمسک به صلح، قصد خیانت داشته باشند، خداوند می‌تواند بین شما و خائنان طوری الفت ایجاد کند که جنگ انجام نپذیرد؛ به گونه‌ای که اگر هر چه در زمین است به آن‌ها انفاق می‌کردی، نمی‌توانستی در دل‌های آن‌ها الفت ایجاد کنی، زیرا تصرف در دل‌ها به دست خدا است و نه به دست بشری و نه به دست نبوی تو است. بعضی گفته‌اند: این آیه در باره انصار نازل شده است؛ چون بین اوس و خزرج همیشه جنگ و خون‌ریزی بود که به وسیله اسلام بین آن‌ها الفت و محبت برقرار شد. «إِنَّهُ عَزِيزٌ» زیرا او بس مقتدر است و چیزی نمی‌تواند مانع تحقق مقصود او شود.^۲

نویسنده تفسیر منهج الصادقین در شرح این آیه می‌نویسد:

۱. محمدجواد نجفی خمینی، تفسیر آسان، ج ۶، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۹۸ق، ص: ۱۵۵-۱۵۶.

۲. سلطان محمد کتابادی، بیان السعادة فی مقامات العباد، ترجمه رضاخانی و حشمت‌الله ریاضی، ج ۶، انتشارات پیام نور، تهران، ۱۳۷۲ش، ص ۷۳.

دل‌های ایشان، یعنی اوس و خزرج که میان ایشان صد و بیست سال تعصب و ستیزه بودی و همواره به قتل و غارت هم اشتغال می‌نمودند. حق تعالی به برکت تو دل‌های ایشان را با یکدیگر الفت داد و اتحاد تمام میان ایشان متحقق شد. این از معجزات آن حضرت بود (لَوْ أَنْفَقْتَ) اگر خرج می‌کردی به جهت اصلاح احوال ایشان (مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً) همه آنچه در زمین است از متاع و مال (مَا أَلْفَتْ) تالیف نمی‌دادی و قادر نبودی بر الفت دادن (بَيْنَ قُلُوبِهِمْ) میان دل‌های ایشان، از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند (وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ) و لیکن خدای به حکم بالغه خود، الفت داد میان ایشان؛ چه او مقلب القلوب است به هر چه خواهد (إِنَّهُ عَزِيزٌ) به درستی که او قادر و غالب است که هر چه خواهد، کند (حکیم).^۱

برخی مفسران بر این باورند که آیه شریف، دستوری است از خداوند به پیغمبر اکرم که اگر کفار به صلح با مسلمانان مایل شدند، قبول فرماید از خدعه و مکر آنها و نترسد که بخواهد مسلمانان را اغفال نمایند، تا از جنگ دست بکشند و خودشان به تدریج تجدید نیرو کنند و بی‌خبر حمله کنند و به لطف الهی توکل فرماید درباره مسلمانان؛ چون خداوند اقوال بندگان را شنواست و به نیات آنها دانا است و پیغمبر خود را مؤید فرموده است به نصرت بر کفار و اتحاد اهل ایمان که آنها جماعت انصارند که مرکب از دو قبیله اوس و خزرج بودند؛ چنانچه در مجمع و قمی^۲ از امام باقر^{علیه السلام} نقل کرده و بین این دو قبیله در زمان جاهلیت همیشه نزاع و جدال و خونریزی شدید بود و به برکت وجود ختمی مرتبت و قبول اسلام مبدل به کمال الفت و مودت و اتحاد گردید و عداوت آنها به قدری شدید بود که اگر پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} تمام اموال روی زمین را صرف اصلاح بین آنها می‌نمود ممکن نبود با یکدیگر دوست و مهربان شوند؛ ولی خداوند، به ید قدرت خود این عمل را انجام داد که موجب حیرت خلق شد؛ چون مقلب القلوب او است. عزت و قدرت و

۱. ملا فتح‌الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۴، ص ۲۱۶.

توانگری و توانایی بر هر امری از امور از آن او و اجرای آن بر وفق علم و حکمت به نحو اکمل و اتم مخصوص به ذات اقدس او است؛ پس او است کافی از برای دفع مکر هر مکار و غدر هر غدار و قمی علیه السلام فرموده: آیه اول منسوخ است به قول خداوند: «و لا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون» و بعضی گفته‌اند: منسوخ است به قول خداوند «اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم» و قول خداوند «قاتلوا الذین لا يؤمنون» و به نظر حقیر منسوخ نیست؛ چون با هیچ یک از آن آیات منافات ندارد؛ زیرا آیه اول از آیاتی که ادعای ناسخیت آن‌ها شده است، بر منع از پیشنهاد صلح از طرف مسلمانان دلالت دارد و این، با قبول پیشنهاد از طرف کفار که مدلول آیه است که ادعای منسوخیت آن شده است، منافات ندارد^۱ و دو آیه دیگر دستور حرب است با کفار حربی و منافی با تجویز صلح لدی الاقتضاء و معاهده و ذمه نیست و در کافی و عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که پرسیدند: «سلم چیست؟» فرمود: «دخول در امر ما» و ارجاع ضمیر مؤنث به آن در قول خداوند به اعتبار حمل بر نقیض آن است که حرب است یا به اعتبار معنای مسالمت است. قمی علیه السلام از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: «کسانی که اراده خدعه داشتند، قومی از قریش بودند که با آن حضرت بودند» و معلوم است مراد امام علیه السلام منافقان این امتند که بر حسب ظاهر، سابقان در اسلام بودند^۲.

نویسنده تفسیر روشن در این باره می‌فرماید:

تفرّق و تنازع، به حال ائتلاف و انس و مهربانی و اتفاق در آورده، و همه یکدست و با برنامه واحد در پیشرفت مادی و معنوی کوشیده، و بار و همراه یکدیگر باشید. و بدون این برنامه الهی هرگز نمی‌توانستید چنین اتفاق و وحدت و برابری و مهربانی‌ای را به دست بیاورید؛ اگرچه هرچه در

۱. محمد تقی تهرانی، تفسیر روان جاوید، انتشارات برهان، تهران، ۱۳۹۸ق، ج ۲، ص ۵۴۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۴۶.

اختیار داشتید و بلکه همه اموال دنیا را خرج می کردید. البته آنچه مشکل است، ائتلاف قلوب و اتفاق از باطن است. این معنا، تنها از راه اعتقاد و وابستگی قلبی و ایمان به خدای واحد و آیین حق و پیروی از واقعیت پیدا می شود. هرگز برنامه های مادی چنین اثری را نبخشیده، و بلکه اثر امور مادی پیدایش اختلاف و تخصم و تنازع باشد. آری؛ عالم ماده (مال و عنوان و ملک و مقام و لذا ید دیگر) همه و همه موجب تخصم و تنازع و اختلاف باشد؛ زیرا وسعت و گشایشی در آن ها نیست که خواسته های همه را برآورده کند، قهراً برخورد شدید پیدا شده، و تنازع در به دست آوردن آن ها ظاهر خواهد شد. و چون زمینه و استعداد کامل در عالم ماده نیست. ناچار قابل ائتلاف و تجمع و توافق تمام نباشد؛ اگرچه همه اموال دنیا را در راه به دست آوردن این هدف اتفاق کنند. و اما عزیز و حکیم بودن خداوند متعال: عزت عبارت است از برتری و غالب بودن و آن، در مقابل ذلت است که نسبت به دیگری پایین تر و پست تر باشد. عزت مطلق در مقابل همه موجودات، برای خداوند متعال است که همه عوالم و موجودات، مقابل نور عظمت و نفوذ قدرت و مشیت او خاضع تمام و فانی صرف هستند. واقعیت و حق اقتضا می کند که همه از جان و دل، مقابل او تسلیم و مطیع خالص شوند، و به جز او هدفی نداشته و به غیر از برنامه او برای خود برنامه ای انتخاب نکنند. حکیم، از ماده حکمت و حکم و به معنای فرمان قاطع و نظر دقیق و یقینی است، در معارف و احکام باشد یا در امور دیگر. چون عزت و تفوق توأم با حکم و نظر دقیق باشد، از هر جهت مورد پسند و مطلوب بوده، و کوچک ترین نقطه ضعف و جای نگرانی و اختلال نخواهد بود.^۱

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲
همانا مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین برادرانتان صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید؛ باشد که مشمول رحمت او شوید.

شریف لاهیجی در تفسیرش، به نقل از اصول کافی روایتی از ابو حمزه ثمالی از امام

۱. تفسیر روشن، ج ۱۰، ص: ۱۰-۱۱.

۲. حجرات (۴۹): ۱۰.

باقر علیه السلام می آورد که آن حضرت فرمود:

المؤمن أخ المؤمن لأبيه وأمه لأن الله عزوجل خلق المؤمنين من طينة الجنان و أجرى في صورهم من ریح الجنة فلذلك هم اخوة من أب و أم؛ که هر مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن دیگر است؛ به واسطه آن که حق تعالی اهل ایمان را از طینت بهشت خلق کرده و در صورت آن‌ها از ریح جنت دمیده است؛ بنابراین، ایشان برادر یکدیگرند از جانب پدر و مادر.

و فی محاسن البرقی عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام قال: المؤمن اخ المؤمن لأبيه و امه و ذلك ان الله تبارک و تعالی خلق المؤمن من طينة جنان السماوات و أجرى فیهم من ریح روحه فلذلك هو اخوه لأبيه و امه. و فی بصائر الدرجات عن ابی عبد الله علیه السلام ان الله خلق المؤمنين من نوره و صبغهم فی رحمته و اخذ میثاقهم لنا بالولاية علی معرفته يوم عرفهم نفسه فالمؤمن اخ المؤمن لأبيه و امه ابوه النور و امه الرحمة.

و در بعضی از تفاسیر آیات احکام دیده شده است که آیه مذکور دلالت می کند بر وجوب اصلاح میان مؤمنان که با یکدیگر مقاتله کنند و بر وجوب قتال با جمعی از مؤمنان که تعدی و ستم کنند بر جمعی دیگر از ایشان در مقاتله.^۱

مولوی نیز در شرح **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** می نویسد:

و العلماء کنفس واحدة؛ خاصه اتحاد داوود و سلیمان و سایر انبیاء علیهم السلام که اگر یکی از ایشان را منکر شوی، ایمان به هیچ نبی درست نباشد. این، علامت اتحاد است که یک خانه از آن هزاران خانه ویران کنی، آن همه ویران شود و یک دیوار قایم نماند که لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ و العاقل یکفیه الاشارة. این خود از اشارت گذشت:

گر چه برناید به جهد و زور تو	لیک مسجد را بر آرد پور تو
کرده‌ی از کرده‌ی تست‌ای حکیم	مؤمنان را اتصالی دان قدیم
مومنان معدود لیک ایمان یکی	جسمشان معدود لیکن جان یکی
غیر فهم و جان که در گاو و خر است	آدمی را عقل و جانی دیگر است
باز غیر جان و عقل آدمی	هست جانی در ولی آن دمی

۱. محمدبن علی شریف لاهیجی، **تفسیر شریف لاهیجی**، ج ۴، دفتر نشر داد، تهران، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۱۹.

جان حیوانی ندارد اتحاد	تو مجو این اتحاد از روح باد
گر خورد این نان نگردد سیر آن	ور کشد بار این نگردد او گران
بلکه این شادی کند از مرگ او	از حسد میرد چو بیند برگ او
جان گرگان و سگان هر یک جداست	متحد جان‌های شیران خداست
جمع گفتم جان‌هاشان من به اسم	کان یکی جان صد بود نسبت به جسم
همچو آن یک نور خورشید سما	صد بود نسبت به صحن خانه‌ها
لیک یک باشد همه انوارشان	چون که برگیری تو دیوار از میان
چون نماند خانه‌ها را قاعده	مومنان مانند نفس واحده ^۱

سیره ولایت و وحدت اسلامی

سیره عملی پیامبر اسلام و پیشوایان دین علیهم‌السلام سرشار از وحدت‌گرایی میان مسلمانان است. توحید، اصلی اعتقادی بود که نه تنها یک اعتقاد مهم در جهان‌بینی اسلامی تلقی می‌شد، بلکه شعاری است که در همه عرصه‌های اجتماعی و سیاسی معنا می‌یابد. پیامبر اسلام، عقیده و شعار توحید را مطرح ساخت، تا مسلمانان با وحدت اعتقادی، به وحدت اجتماعی دست یابند. خرید قطعه زمینی برای بنای مسجد در مدینه، بنایی برای ایجاد تجمع دائمی مسلمانان و اتحاد اسلامی بود. ازدواج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با زنان قبایل و وصلت با آن‌ها، برای ایجاد خویشاوندی و وحدت قبایل صورت گرفت. پیمان‌هایی هم که پیامبر اسلام با قبایل و پیمان‌های اسلامی مانند حلف موازرت و حلف مواخات و بیعت عقبه نمونه‌های دیگری از سیره نبوی برای اتحاد اسلامی بوده است.^۲ جامعه مؤمنان از دیدگاه پیامبر اسلام، به مثابه پیکری می‌ماند که افرادش، اعضای آن به شمار می‌آید.^۳ همچنین آن حضرت فرمود:

۱. **مثنوی معنوی**، دفتر چهارم، ص ۵۷۴.

۲. ر.ک: محمد باقر بهبودی، **حسین منی وانا من حسین**؛ محمدرضا حکیمی و دکتر شهیدی؛ یادنامه علامه امینی، ص ۳۰۵-۳۵۲.

۳. احمد بن حنبل، **مسند**، ج ۴، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۵ق، ص ۲۷.

الجماعة رحمة و الفرقة عذاب^۱

زندگی و سیره امیرالمؤمنین علیه السلام نیز تأکید بر وحدت و انسجام اسلامی است. آن حضرت، در آغاز خلافت، با نخستین خلیفه به سبب مخالفت او با دستور صریح پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نکرد؛ ولی وقتی مخالفان اسلام خواستند از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله سوء استفاده کنند و به وحدت اسلامی و اجرای احکام اسلام به ویژه پرداختن زکات آسیب وارد سازند، حضرت به صحنه آمد و با ارشادات خود، دستگاه خلیفه را یاری کرد و تمام این استراتژی‌ها برای حفظ اسلام بوده است که بر همه اصول و احکام دینی تقدم دارد.

این بدان معنا نیست که حضرت علی علیه السلام از خلفا انتقاد نمی‌کرد. به تعبیر استاد مطهری، انتقاد علی علیه السلام از خلفا، غیر قابل انکار است و طرز انتقاد آن حضرت آموزنده است. انتقاد علی علیه السلام از خلفا، احساساتی و متعصبانه نیست؛ تحلیلی و منطقی است و همین است که به انتقادات آن حضرت ارزش فراوان می‌دهد. انتقادهای نهج البلاغه از خلفا برخی کلی و ضمنی است و برخی جزئی و مشخص. انتقادهای کلی و ضمنی، همان‌ها است که علی علیه السلام صریحاً اظهار می‌کند که حق قطعی و مسلم من از من گرفته شده است. انتقاد از ابوبکر به صورت خاص در خطبه شقشقیه آمده است و در دو جمله خلاصه شده است: اول: این که او به خوبی می‌دانست من از او شایسته‌ترم و خلافت جامه‌ای است که تنها بر اندام من راست می‌آید. او با این که این را به خوبی می‌دانست، چرا به چنین اقدامی دست زد، من در دوره خلافت، خار در چشم و استخوان در گلو صبر کردم. به خدا قسم! پسر ابو قحافه پیراهن خلافت را به تن کرد؛ در حالی که خود می‌دانست محور این سنگ آسیا منم. دوم این است که چرا خلیفه پس از خود را تعیین کرد؛ به ویژه این که او در زمان خلافت خود

۱. محمد محمدی ری شهری، **میزان الحکمه**، ترجمه حمیدرضا شیخی، مؤسسه دار الحدیث، ۱۳۷۹ ش، ج ۲، ص ۷۵۸.

یک نوبت از مردم خواست که قرار بیعت را اقاله کنند و او را از نظر تعهدی که از این جهت بر عهده‌اش آمده است، آزاد گذارند. کسی که در شایستگی خود برای این کار تردید می‌کند و از مردم تقاضا کرد استعفایش را بپذیرند، چگونه است که خلیفه پس از خود را تعیین می‌کند.^۱

استاد مطهری رحمته الله در باره وحدت گرایي امیرالمؤمنین می‌فرماید:

ابن ابی الحدید در ذیل خطبه ۲۱۵ این داستان معروف را نقل می‌کند: روزی فاطمه سلام الله علیها علی علیه السلام را به قیام دعوت می‌کرد. در همین حال، فریاد مؤذن بلند شد که اشهد ان محمدا رسول الله. علی علیه السلام به زهرا فرمود: آیا دوست داری این فریاد خاموش شود؟ فرمود: «نه»، فرمود: «سخن من جز این نیست».^۲

تاریخ امامت، سرشار از فراز و نشیب‌ها و موضع‌گیری‌ها و برخوردهای متفاوت است که جز با مصلحت‌گرایی، توجیه دیگری ندارد. برای نمونه، امیرالمؤمنین علیه السلام از چگونگی شکل‌گیری خلافت ناراضی بود و با تصریح بر مخالفت خود، از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد. آن حضرت شبانه با فاطمه زهرا (س) برای آشنا کردن مردم با ولایت به خانه‌های مردم می‌رفتند. با این حال وقتی مقابل دعوت ابوسفیان مبنی بر بیعت با ولایت قرار گرفت و با این که به امام علیه السلام پیشنهاد کرد: «دست را باز کن تا با تو بیعت کنم. به خدا قسم! اگر بخواهی سپاه بسیاری را بر تو وارد می‌کنم، تا با تو بیعت کنند»، علی علیه السلام به مخالفت پرداخت و در پاسخ فرمود:

«ای ابوسفیان! بازگرد. به خدا سوگند! در گفتارت خدا را نمی‌جویی. تو پیوسته در مسیر مکر و فتنه برای اسلام و مسلمانان هستی».^۳

۱. مرتضی مطهری، *سیری در نهج البلاغه*، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶-۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۸۴.

۳. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، دار بیروت، بیروت، ۱۴۲۲ق، ص ۳۲۶؛ سیدمحسن امین عاملی، *فی رحاب اهل البیت*، ج ۱، ص ۳۱۱.

همچنین آن حضرت وقتی درباره کیان اسلام احساس خطر کرد و قدرت گروه‌های مرتد و مانعان زکات و محاصره مدینه را مشاهده کرد، با خلیفه بیعت کرد و فرمود:

دست خویش را از بیعت کردن باز داشتم، تا آن که ارتداد مردمان را دیدم که به محو دین پیامبر ﷺ می‌انجامید. هراسان شدم که اگر اسلام و مسلمین را یاری نکنم، در آن، رخنه یا نابودی را بینم و آن، مصیبتی دردناک‌تر از تغییر مسیر ولایت بود.^۱ به همین دلیل، امام در دفاع از مدینه در جنگ با مرتدان حاضر شد^۲ و از خروج لشکر ابوبکر از مدینه ممانعت کرد.^۳ در جنگ با روم، ابوبکر را یاری کرد و در تصمیم‌گیری‌های خلیفه دوم به ارشاد او اقدام نمود.^۴ آن‌قدر امام علی علیه السلام بر وحدت تأکید می‌ورزید که ابوبکر و عمر با آن حضرت در مسایل سیاسی و نظامی مشورت می‌کردند و آن حضرت هم راهنمایی لازم را می‌فرمود. عمر، با امیر المؤمنین، علی علیه السلام درباره جنگ با ایران مشورت کرد و حضرت پاسخ داد: پیروزی و شکست اسلام، به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود. اسلام، دین خدا است که آن را پیروز ساخت و سپاه او است که آن را آماده و یاری فرمود، و رسید تا آن‌جا که باید برسد. هر جا لازم بود، طلوع کرد. و ما به وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا می‌کند و سپاه خود را یاری خواهد کرد. جایگاه رهبر، چونان ریسمانی محکم است که مهره‌ها را متحد ساخته، به هم پیوند می‌دهد. اگر این رشته از هم بگسلد، مهره‌ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد، سپس هرگز جمع‌آوری نخواهند شد. عرب امروز از نظر تعداد اندک، اما با نعمت اسلام فراوانند و با اتحاد و

۱. صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۲. هاشم المعروف الحسینی، سيرة الائمة الاثني عشر، ص ۳۵۲ - ۳۵۳.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲۲.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۳۲ و ۱۵۲.

هماهنگی، عزیز و قدرتمندند. چونان محور آسیاب، جامعه را به گردش در آور، و با کمک مردم، جنگ را اداره کن؛ زیرا اگر تو از این سرزمین بیرون شوی، مخالفان عرب، از هر سو تو را رها کرده و پیمان می‌شکنند؛ چنان که حفظ مرزهای داخل که پشت سر می‌گذاری، مهم‌تر از آن باشد که در پیش روی خواهی داشت. همانا عجم اگر تو را در نبرد بنگرند، گویند این ریشه عرب است؛ اگر آن را بریدید آسوده می‌گردید. همین فکر، سبب فشار و تهاجمات پیاپی آنان می‌شود و طمع ایشان در تو بیشتر گردد. این که گفتی آنان به راه افتاده‌اند، تا با مسلمانان پیکار کنند، ناخشنودی خدا از تو بیشتر، و خدا در دگرگون ساختن آنچه که دوست ندارند، توانا تر است. اما آنچه از فراوانی دشمن گفتی؛ ما در جنگ‌های گذشته، با فراوانی سرباز نمی‌جنگیدیم؛ بلکه با یاری و کمک خدا مبارزه می‌کردیم.^۱

استاد مطهری در باره تأکید حضرت علی علیه السلام بر وحدت می‌فرماید:

در داستان شورا، چون عباس می‌دانست نتیجه چیست، از علی خواست در جلسه شرکت نکند؛ اما علی با این که نظر عباس را از لحاظ نتیجه تأیید می‌کرد، پیشنهاد را نپذیرفت. عذرش این بود: «من اختلاف را دوست نمی‌دارم». عباس گفت: «بنابر این با آنچه دوست نداری، مواجه خواهی شد». ابن ابی الحدید در جلد دوم، ذیل خطبه ۶۵ نقل می‌کند: یکی از فرزندان ابولهب، اشعاری مبتنی بر فضیلت و ذی حق بودن علی و ذم مخالفانش سرود. علی او را از سرودن این گونه اشعار که در واقع نوعی تحریک و شعار بود نهی کرد و فرمود: «برای ما، سلامت اسلام [و اینکه اساس اسلام باقی بماند] از هر چیز دیگر محبوب تر است». از همه بالاتر و صریح تر در خود نهج البلاغه آمده است. در سه مورد از نهج البلاغه این تصریح دیده می‌شود: در جواب ابوسفیان آن‌گاه که آمد و می‌خواست تحت عنوان حمایت از علی علیه السلام فتنه به پا کند، فرمود: «امواج دریای فتنه را با کشتی‌های نجات بشکافید، از راه خلاف و تفرقه دوری گزینید و

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۴۶، ص ۲۶۹.

نشانه‌های تفاخر بر یکدیگر را از سر بر زمین نهید». در شورای شش نفری پس از تعیین و انتخاب عثمان از طرف عبدالرحمن بن عوف فرمود: «شما خود می‌دانید من از همه برای خلافت شایسته‌ترم. به خدا سوگند! تا آن هنگام که کار مسلمین رو به راه باشد و تنها بر من جور و جفا شده باشد، مخالفتی نخواهم کرد».^۱

حضرت علی علیه السلام تا آن جا بر وحدت تأکید داشت که نام سه فرزند خود را ابوبکر و عمر و عثمان نهاد تا نشان دهد اختلاف بر مسأله امامت یک اختلاف سلیقه‌ای و شخصی نیست و نباید باعث تعارض در کیان اسلامی شود.^۲ و وحدت و انسجام را دستاورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دوری جستن از تفرقه را علت عزت و شوکت امت‌ها^۳ دانسته و پرهیز از تلون در دین را ضروری شمرده است.^۴

امامت، عنصر اصلی انسجام اسلامی

عنصر امامت، یکی از اصلی‌ترین منابع وحدت بخش میان مسلمانان است. به کارگیری واژه امت و ارتباط آن با امامت برای جامعه اسلامی از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب وفادار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای همین هدف بوده است؛ برای این که واژه «امت» از ریشه «ام» به معنای آهنگ، قصد و عزیمت کردن است. این معنا ترکیبی از سه معنای حرکت، هدف و تصمیم خودآگاهانه است. چون در ریشه ام مفهوم جلو و پیش روی، نیز نهفته است، بنابراین، چهار عنصر، این معنای مرکب را می‌سازند: انتخاب، حرکت، پیشروی و مقصد. با حفظ

۱. سیری در نهج البلاغه، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۲. محدث اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۱، ص ۴۴۱.

۳. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه اول.

۴. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۵. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

همه این معانی، کلمه امت در اصل به معنی الطريق الواضح و راه روشن است.^۱

امام، شخصیتی است که در وجود خود الگویی شدن و در عمل خود، رهبری امت را تحقق می‌بخشد... امام، یعنی پیشوا، نه در معنای فاشیستی و استبدادی آن که قهرمان‌بازی و رهبرپرستی جاهلی و ضدتوحیدی است، بلکه در معنای امتی آن. او پیشوا است، تا نگذارد امت به خوش‌بودن و لذت‌پرستی تسلیم شود. و پیشواست، تا در پرتو هدایت او امت، حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند.^۲ امام با کلمه امت و امّی هم‌ریشه است. امت، نام جامعه‌ای است که اسلام می‌خواهد بسازد و امّی صفت برجسته پیغمبر اسلام است. امّی در صفت پیغمبر اسلام، به معنای پیغمبر وابسته به توده‌ها است، در برابر طبقه حاکم. امام، صفت و مقامی است متصل به امّی و امت و یک تعبیر شیعی است که بنا بر آن، همیشه زنده است و همیشه سرمشق مردم؛ به این معنا که امام، ایده‌آل است و تجسم عینی مسائل اعتقادی و ذهنی مذهب و نمونه عزیزی که یک مکتب مذهبی به جامعه بشری ارائه می‌دهد، تا در ساختمان نسل‌های انسانی، الگو باشد.^۳

به گفته استاد شهید مطهری رحمه الله، کلمه امام در لغت فارسی، به معنای پیشوا است. خود کلمه امام یا پیشوا مفهوم مقدسی ندارد. پیشوا یعنی کسی که پیشرو است و عده‌ای تابع و پیرو او هستند؛ اعم از این که آن پیشوا عادل و راه‌یافته یا باطل و گمراه باشد. قرآن هم کلمه امام را در هر دو مورد به کار برده است. خداوند سبحان، یک جا می‌فرماید: «و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا» (قرار دادیم آنها را به عنوان امامان تا به وسیله امر ما، هدایت کنند) در جای دیگر می‌گوید: «ائمة یدعون الی النار»؛ امامانی

۱. علی شریعتی، **مجموعه آثار**، ج ۲۶، مؤسسه حسینیّه ارشاد، بی‌تا، ص ۴۹۴-۴۹۵.

۲. همان، ج ۷، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۷۵، صص ۳۵-۳۶.

۳. همان، ج ۱۴، انتشارات مطهری، **مجموعه آثار**، صص ۳۱۰-۳۱۱.

که مردم را به سوی آتش فرا می خوانند.^۱

استاد مطهری رحمته الله علیه در توضیح معنای امامت می فرماید:

دقیق ترین کلمه ای که بر امامت منطبق می شود، کلمه رهبری است. فرق نبوت و امامت در این است که نبوت، راهنمایی و امامت، رهبری است. نبوت، ابلاغ، اخبار، اطلاع دادن، اتمام حجت و راهنمایی است. راهنما، وظیفه اش بیش از این نیست که راه را نشان دهد؛ ولی بشر، علاوه بر راهنمایی، به رهبری نیاز دارد؛ یعنی نیازمند است به افراد یا گروه و دستگاهی که قوا و نیروهای وی را بسیج کنند. نبوت، راهنمایی است و یک منصب است؛ اما امامت، رهبری است و منصب دیگری است. پیغمبران بزرگ، هم نبی و هم امام هستند. پیغمبران کوچک فقط نبی بودند و امام نبودند، رهنما بودند؛ ولی رهبر نبودند.^۲

از سوی دیگر، رهبری و مدیریت، مستلزم نوعی از رشد است؛ زیرا رهبری در حقیقت عبارت است از بسیج کردن نیروی انسان ها و بهره برداری صحیح از نیروهای انسانی. رشد نیز عبارت است از اینکه، انسان شایستگی و لیاقت اداره و نگهداری و بهره برداری از سرمایه ها و امکانات مادی یا معنوی که به او سپرده می شود را داشته باشد.^۳

مدیریت صحیح، از ضعیف ترین ملت های دنیا، قوی ترین ملت ها را می سازد، آن چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین کرد و این، معجزه رهبری بود.

چیستی امامت در منابع شیعی و اهل سنت

منابع کلامی - اعم از منابع اهل سنت و شیعه - در چیستی امامت، دو موضع متفاوت داشته اند: برخی مفهوم امامت را بدیهی تلقی کرده، به تعریف آن پرداخته اند؛ مانند

۱. مرتضی مطهری، **مجموعه آثار**، ج ۴، ص ۸۴۲.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۱۸.

۳. همان، ص ۳۱۴.

قاضی عبدالجبار معتزلی در *المغنی فی أبواب التوحید والعدل* و سیدمرتضی در *الشافی فی الإمامة*^۱ و در *الذخیره فی علم الکلام* و شیخ طوسی در *الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد* و امام الحرمین جوینی در کتاب *الارشاد فی الکلام* و خواجه نصیر الدین طوسی در *تجریده الاعتقاد*، امامت را تعریف نکرده‌اند. ولی عده زیادی از متکلمان، به تعریف آن پرداخته‌اند. این رویکرد، در زمان معاصر اهمیت زیادی دارد؛ زیرا خیلی از شبهات جدید، به تصور امامت برمی‌گردد مانند این که آیا خاتمیت با امامت جمع می‌شود یا نه؟ آیا دکترین امامت با دموکراسی همراهی می‌کند؟ اگر امامت لازم است، چرا امام دوازدهم در غیبت به سر می‌برد؟ همه این پرسش‌ها بر تحلیل معنای امامت مبتنی است؛ و لذا اول باید معنای درست امامت را روشن سازیم و بعد به دلایل و عرصه‌های دیگر آن پردازیم.

حالا تعریف‌هایی را که از امام و امامت ارائه شده که حدود ده تعریف است، براساس ترتیب تاریخی از زمان شیخ مفید ارائه می‌کنیم:

۱. شیخ مفید (م ۴۱۳ق) در *اوایل المقالات* می‌گوید:

امامان، قائم مقام پیامبرانند در اجرای احکام و حدود الهی و نگهداری شرایع و تربیت مردم، این بزرگواران همانند عصمت پیامبران، معصومند.^۲

این تعریف، به اجرای احکام و اقامه حدود (منصب قضاوت)، حفظ الشرایع (از تحریف به زیادت و نقصان) و تربیت مردم (مسایل فرهنگی جامعه) اشاره دارد. بر خلاف بعضی از سکولارها که می‌گویند حکومت دینی نباید در مسایل تربیتی و اخلاقی مردم دخالت کند، این تعریف مسایلی مثل تربیت فرهنگی را نیز به عهده امام می‌داند.

۱. سید مرتضی این کتاب را در نقد المغنی نوشته قاضی عبدالجبار معتزلی نگاشته است.

۲. ان الائمة القائمين مقام الانبياء في تنفيذ الاحكام و اقامة الحدود و حفظ الشرايع و تأديب الانام، معصومون كعصمة الانبياء.

۲. قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۱۵۴۰ق) در *شرح الاصول الخمسه* می گوید:
امام، نامی است برای صاحب ولایت بر امت که حق تصرف بر امور مردم را دارد؛ به گونه ای که قدرتی فوق آن نیست.^۱
۳. ماوردی (م ۴۵۰ق) در *الاحکام السلطانية* می گوید:
امامت، ریاست عمومی در امور دینی و دنیایی به جانشینی از پیامبر است.
۴. سید مرتضی (م ۶۶۶ق) در *الحدود والحقایق* می گوید:
امامت، ریاست عام در امور دین است به اصالت، نه به نیابت از افرادی که در دار تکلیف (دنیا) هستند.^۲
۵. خواجه نصیر (م ۶۷۲ق) در *قواعد العقاید* می نویسد:
امامت، ریاست عمومی دینی است که دربردارنده ترغیب عموم مردم در حفظ مصالح دینی و دنیایی و منع آنها از امور مضر است.
۶. علامه حلی (م ۷۲۶ق) در *نهج المسترشدين* آورده است:
امامت، ریاست عمومی شخصی است که اصالتاً برای تدبیر در امور دین و دنیا انجام می پذیرد.^۳
- این تعریف، امامت را ریاست عام در امور دین و دنیا دانسته است؛ به گونه ای که شورایی بودن امامت را نفی می کند.^۴
۷. قاضی عضدالدین ایجی (م ۷۵۶ق) در *المواقف فی علم الکلام* می نویسد:

۱. الامام اسم لمن له الولاية على الامة و التصرف في امورهم على وجه لا يكون فوق یده يد.
۲. الامامة ریاسة عامة في الدين بالاصالة لا بالنیابة عن من هو في دار التکلیف.
۳. الامامة ریاسة عامة لشخص من الاشخاص في امور الدين و الدنيا بحق الاصالة.
۴. مثلاً در کتاب *نفحات الازهار* تعریف امامت این گونه آمده است: الامامة ریاسة عامة ثابتة و احکام مخصوصه شخص مخصوص لایجوز فوق یده فی تنفیذها. سید حامد نقوی در *خلاصه عیقات الانوار*، ص ۲۶ می گوید: الامامة ریاسة في الدين و الدنيا شخص من الاشخاص. این تعریف، در بدایة الاصول اثر شیخ محمد طاهر آل شیخ رازی و در جلد ۱ *اعیان الشیعه* اثر سید محسن امین نیز آمده است.

امامت جانشینی پیامبر ﷺ است در برپا داشتن احکام دین و تبعیت آن بر همه امت لازم است.^۱

این تعریف با تأکید بر جانشینی پیامبر و اجرای دین به نوعی بر تحقق خارجی دین اشاره دارد.

۸. ابن خلدون (م ۷۸۹ق) در مقدمه العبر می نویسد:

امامت، جانشینی از صاحب شریعت برای پاسبانی از دین و سیاست و تدبیر دنیا است.^۲

۱. الامامة خلافة الرسول في اقامة الدين بحيث يجب اتباعه على كافة الامة.

۲. الامامة خلافة عن صاحب الشرع في حراسة الدين و سياسة الدنيا. ابن خلدون، در زمینه امامت می گوید: «چون حقیقت پادشاهی نوعی اجتماع ضروری برای بشر به شمار می رود و مقتضای آن، قهر و غلبه است که از آثار خشم و حیوانیت است، اغلب پادشاهان، از حق و حقیقت منحرف می شوند و به مردم زیر دست خود در امور دنیایی ستمگری روا می دارند. بیشتر اوقات، مردم را به کارهایی و می دارند که تاب و توان اجرای آن را ندارند و کارهایی که از اغراض شخصی و شهوت آنان سرچشمه می گیرد. این تکالیف، به نسبت اختلاف مقاصد پادشاهان که یکی پس از دیگری به حکومت می رسند متفاوت است؛ به همین سبب فرمانبری مردم از فرمان های آنان دشوار می شود و عصبیت پدید می آید که به هرج و مرج و کشتار منجر می گردد. این امر، ایجاب کرد تا در اداره کردن امور کشور، به قوانین سیاسی که فرمانبری از آن ها بر همگان فرض باشد، متوسل شوند و عموم مردم منقاد شوند؛ چنان که همین وضع در ایران و باقی ملت باستان جاری بود. هرگاه چنین نباشد، امور آن سرو سامان نخواهد گرفت. «سنة الله في الدين خلوا من قبل» بنابراین، اگر این گونه قوانین از جانب خردمندان و بزرگان و رجال بصیر و آگاه دولت اجرا شود، چنین سیاستی را عقلی گویند و هرگاه از سوی خدا به وسیله شارع بر مردم فرض و واجب شود آن را سیاست دینی گویند. چنین سیاستی در زندگی دنیا و آخرت مردم سودمند خواهد بود؛ زیرا مقصود از آفریدن بشر، تنها زندگی دنیایی نیست که یک سره عبث و بیهوده است؛ زیرا غایت آن، مرگ و نابودی است «افحسبتم انما خلقناكم عبثا». از آنچه یاد کردیم، معنای خلافت روشن شد (خلافت و امامت به یک معنا است) و نیز معلوم شد که کشورداری و حکومت طبیعی، واداشتن مردم به امور زندگی به مقتضای غرض شهوت است و مملکت داری سیاسی، واداشتن همگان به مقتضای نظر عقلی در جلب منافع دنیایی و دفع ضررهای آن می باشد؛ ولی خلافت، واداشتن عموم به مقتضای نظر شرعی در مصالح آن جهان و این جهان مردم است که باز به مصالح آن جهان باز می گردد؛ زیرا کلیه احوال دنیا در نظر شارع به اعتبار مصالح آخرت سنجیده می شود؛ بنابراین سه نوع حکومت داریم و امامت حکومتی است فی حراسة الدين و الدنيا به مقتضای قوانین شرعی. البته در تعریف اهل سنت قید بالاصالة ندارد، بالنیابة را هم ندارد

۹. قوشجی (م ۱۷۹ق) در شرح تجرید الاعتقاد می نویسد:^۱

امامت، ریاست عام در امر دین و دنیا به عنوان جانشینی پیامبر است.

۱۰. عبدالرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲ق) در گوهر مراد آورده است:

امامت، ریاست عامه مسلمین است در امور دین و دنیا بر سبیل خلیفگی و نیابت از پیامبر.^۲

مؤلفه‌های مشترک در مفهوم امامت نزد متکلمان اسلامی

تعاریف پیش گفته علمای شیعه و اهل سنت از امامت، دارای مؤلفه‌های مشترکی است که به شرح ذیل بیان می‌شود:

مؤلفه اول، ولایت و ریاست

ویژگی ریاست و رهبری عموم مردم در امور دین و دنیا در تمام تعاریف ذکر شده بود. در برخی تعاریف، واژه ولایت به کار رفته است، هرچند در تفسیر و معنای ولایت اختلاف وجود دارد. توضیح این که ولایت، ولایت، مولا و اولیاء از ماده (و ل ی) به معنای نزدیکی و قرابت - اعم از قرابت مادی یا معنوی - به کار می‌رود. معانی دوستی و یاری و سرپرستی همه از قرابت گرفته شده‌اند. تفلیسی در *وجوه القرآن* معانی واژه‌های مولی و ولی را در وجوه ذیل مطرح کرده و می‌نویسد:

بدان که ولی در قرآن بر شش وجه باشد:

وجه نخستین ولی به معنی «فرزند» بود چنانچه خدای در سوره مریم (آیه ۵)

گفت: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ یعنی ولدًا.

و وجه دوم ولی به معنای «یار» بود؛ چنانچه در سوره بنی اسرائیل (آیه ۱۱۱) گفت:

....→

(مقدمه ابن خلدون، ج ۱، فصل ۲۵، باب سوم، ص ۳۶۳).

۱. الامامه ریاسة عامة في امر الدين و الدنيا خلافة عن النبي.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: برنامه نرم افزار مکتبه اهل البيت و امامت پژوهی، بخش اول، مقاله چیستی و حقیقت امامت.

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ» یعنی وَلَمْ يَكُنْ لَهُ صَاحِبٌ يَنْتَصِرُ بِهِ مِنْ ذُلِّ أَصَابَةِ. و در
سوره كهف (آیه ۱۷) گفت: «وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» یعنی صاحباً مُرْشِداً.
و وجه سیم ولیّ، به معنای «خویشاوندی» بود؛ چنانچه در سوره عنكبوت (آیه
۲۲) گفت: «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» یعنی «مِنْ قَرِيبٍ يَنْفَعُكُمْ وَ لَا نَاصِرٍ
يَنْصُرُكُمْ».

و وجه چهارم ولیّ به معنای «پروردگار» بود؛ چنانچه در سوره انعام (آیه ۱۴)
گفت: «قُلْ أَغْيَرِ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی اتَّخَذُ رَبًّا. و در سوره حم
عسق (آیه ۹) گفت: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» یعنی هُوَ الرَّبُّ. و از این
معنا در قرآن بسیار است.

و وجه پنجم ولیّ، به معنای «خدا» بود و جمعش اولیا باشد به معنای خدایان،
چنانچه در سوره عنكبوت (آیه ۴۱) گفت: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ»
یعنی الإلهة. و در سوره حم عسق (آیه ۶) گفت: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» یعنی
الْأَلِهَةُ. و در سوره جاثیه (آیه ۱۰) گفت: «وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا
مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ».

و وجه ششم ولیّ به معنای «نصیحت کننده» بود؛ چنانچه در سوره آل عمران (آیه
۲۸) گفت: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی فِي الْمُنَاصَحَةِ. و
در سوره نساء (آیه ۱۴۴) فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ
الْمُؤْمِنِينَ» یعنی فِي النَّصِيحَةِ. و در سوره ممتحنه (آیه ۱) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»؛ یعنی فِي النَّصِيحَةِ. و از این معنا در قرآن بسیار است.^۱
البته به نظر می‌رسد معنای موضوع له ولایت همان نزدیکی و قرابت است اعم از
این که قرابت مادی باشد یا معنوی و دوستی و میراث‌خواری و خویشاوندی همه

۱. ابوالفضل تفلیسی، **وجوه قرآن**، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۰۹-۳۱۰.

مصادیق آن هستند.

معنای ولایت در علوم اسلامی

در علوم اسلامی ولایت در سه دانش عرفان، کلام و فقه به کار می‌رود:

ولایت در عرفان، به معنای باطن نبوت است. ظاهر نبوت تصرف در خلق از طریق احکام شرعی و اظهار نبوت و ارشاد مردم و بیان حقایق الهی است؛ اما ولایت، باطن نبوت است؛ پس مراد از ولایت عرفانی، ولایت باطنی و معنوی است.

سید حیدر آملی در نص النصوص در تعریف ولی می‌گوید: ولی، کسی است که حق تعالی متولی امر او شده است و او را از معصیت حفظ کرده است. ولی، گاهی محبوب است و گاهی محب؛ پس اگر در مقام محبوبی باشد، ولایت او کسبی نبود و متوقف بر چیزی نیست؛ بلکه ازلی و ذاتی و موهوبی و الهی است؛ لکن اگر در مقام محبی باشد، باید متصف به صفت الهی و متخلق به اخلاق خداوندی شود، تا اسم ولی بر او صادق باشد. به هر حال در عرفان، ولایت، باطن نبوت است و مقام ولایت بالاتر از ظاهر نبوت است.^۱

ولایت در فقه، دست کم دو معنا دارد:

۱. قیمومت: ولی، قیم زیر دستان خود است که محجورینی مانند دیوانگان، غایبان و ناتوانان را در بر می‌گیرد.

۲. زعامت و رهبری: زمامداری در امور عمومی مردم، نه در امور خصوصی، مثل نوع لباس پوشیدن و نوع مسکن و غیره. پس حاکم، متولی است؛ یعنی سرپرستی امور عمومی و اجتماعی مردم یا امور شخصی مربوط به امور اجتماعی آنها را بر عهده دارد. ولایت مطلقه نیز به معنای زعامت در همه امور عمومی و ولایت مقیده، همان قیمومت است.

۱. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۲، باب ۱۵۳ (۴ جلدی)، دار صادر، بیروت، بی تا.

ولایت در علم کلام، در معانی زیر استعمال شده است:

۱. دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام: که مورد اتفاق فریقین می باشد.

۲. ولایت تشریعی و تکوینی و زمامداری: ولایت در کلام شیعی، معنای عام تری دارد که شامل هر سه ولایت تکوینی، تشریعی و زمامداری می شود؛ یعنی ولی، قدرت تصرف در تکوین دارد و شارع در احکام شرعی است و زمامدار جامعه اسلامی نیز می باشد که منصب قضاوت را نیز برعهده دارد. البته این ولایت اصالتاً از آن خدا است و بالتبع به پیامبر و امامان علیهم السلام واگذار می شود.

پس در این که اولین مؤلفه امامت، ولایت است، هیچ اختلافی بین فریقین وجود ندارد؛ ولی این که ولایت به کدام معنا مورد نظر است، از تعاریف امامت چیزی به دست نمی آید. باید در بحث تصدیقی اثبات شود که امامت، کدام نوع ولایت را در بردارد. قدر متیقنی که شیعه و سنی بر آن متفقند، این است که ولایت، به معنای زمامداری به کار می رود؛ اما قدرت تشریعی و تکوینی، بالتبع باید بعداً اثبات گردد. شایان ذکر است که قلمرو ولایت، امور دینی و دنیوی است که بعضی مثل قوشچی و ماوردی تصریح کرده بودند. حال آیا تفکیک دین و دنیا در این عبارات ظهور در سکولاریزم ندارد؟ یعنی آیا تفکیک واژه دین از دنیا، بوی جدایی دین از دنیا نمی دهد؟ پاسخ این است که واژه دین در تعاریف امامت، کنار دنیا به معنای جزا و آخرت به کار رفته است؛ یعنی امور این جهانی و آن جهانی. در تعبیر خواجه نصیر این امر روشن بود. در تعاریف امامت که دین بدون واژه دنیا و به تنهایی به کار رفته باشد، دین به معنای شریعت است؛ پس امور سیاسی و اجتماعی نیز از شؤون امامت است و تعاریف امامت، نه تنها با سکولاریسم مترادف نمی باشد، بلکه ناقض سکولاریسم است. دلیل، این است که سکولاریزم افراطی می گوید دین، هیچ یک از نیازهای آدمی را برآورده نمی کند؛ اما سکولاریزم ملایم، بر این باور است که در نیازهای فردی می توانیم به دین مراجعه کنیم و در مسایل اجتماعی به دین حاجتی

نیست؛ درحالی که امامت، نشانگر حضور دین در صحنه دنیا و آخرت است. در نتیجه این تعبیر که امام، جامعه را در امور دینی و دنیوی اداره می‌کند، بر جدایی دین و دنیا هیچ دلالتی ندارد.

نکته دیگر این که، واژه «عامه» در عبارت «ریاست عامه» یعنی عموم مردم، در مقابل ریاست حزب و گروهی خاص؛ نه این که به معنای همه امور باشد. ولایت مطلقه، یعنی ولایت بر عموم مردم، مقابل ولایت مقید که تنها بر غایبان و قاصران را می‌رساند. البته بعضی ولایت مطلقه را قدرت اجرای تمام احکام اجتماعی اسلام می‌دانند؛ پس ریاست عامه، مقابل ریاست خاص است و قدر متیقن آن، زمامداری تمام مردم است. هرچند زمامداری همه احکام اسلام با دلایل عقلی و نقلی نیز اثبات می‌شود. ممکن است بعضی بر اهل سنت یا شیعه ایراد بگیرند که تعاریف آن‌ها همانند یکدیگرند؛ درحالی که اهل سنت، ولایت تکوینی و تشریعی را نمی‌پذیرند. به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا از تعاریف امامت چیزی به دست نمی‌آید و این که امامت به معنای ولایت تکوینی یا تشریعی هم باشد، به دلیل مستقلى نیاز دارد.

مؤلفه دوم، خلافت و نیابت از رسول خدا ﷺ

این ویژگی، مورد اتفاق شیعه و سنی است. خلافت، در معنای امامت مندرج است و اهل لغت نیز به آن اشاره کرده‌اند. ابن خلدون نیز همین مطلب را بیان کرده است. البته در این که خلافت و امامت دو مفهومند یا یکی، مباحثی نهفته و حق این است که خلافت و امامت، از نظر مفهوم متفاوتند. هر چند خلفای پس از رحلت رسول ﷺ، یعنی امامان علیهم‌السلام هم خلیفه‌اند و هم امام. ولی گاهی شخصی امام است و خلیفه شخص دیگری است. البته از نگاه روان شناختی، خلیفه تقدس مفهوم امامت را ندارد.

پس خلافت از مشترکات شیعه و سنی است و اختلافی در آن نیست. در اصول

کافی نیز روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که امامت، جانشینی خداوند و پیامبر است.^۱

مؤلفه سوم، وجوب پیروی همه مردم از امام
این ویژگی نیز از تعاریف شیعه و اهل سنت به دست می آید که همه مردم باید از امام پیروی کنند؛ پس فرق بین شیعه و سنی در وجوب پیروی از امام معینی نیست، بلکه اختلاف در دو نکته است:

الف. آیا ولایت، تنها زمامداری است یا ولایت تکوینی و تشریعی را هم شامل می شود؟
ب. قید اصالت و نیابت را که شیعه در تعاریف مطرح می کند. یعنی آیا امام به نیابت از مردم مقام امامت را عهده دار است یا این که امامتش اصالت دارد و نیابتی از مردم نیست؟ هرچند نیابت امامت از پیامبری مورد تأیید و تأکید شیعه است.

مؤلفه چهارم، رهبری شرعی
تعاریف شیعه و سنی بر رهبری امام هم دلالت دارند؛ چون وقتی می گوئیم امامت، نیابت از نبی است، تقدس و مشروعیت الهی برای آن قائل می شویم. به تعبیر ابن خلدون، امامت، خلافت از صاحب شرع است.

مؤلفه پنجم، امام شخص است، نه حزب و گروه و شورایی خاص
تعاریف امامت دلالت دارند بر این که امام، شخص است، نه حزب یا گروه خاص یا قبیله معینی. سیره متشرعان نیز همین مفهوم را در طول تاریخ تحقق بخشیده است.

مؤلفه ششم، قلمرو این زعامت و رهبری، امور دین و دنیا است
در بعضی از این تعاریف، تنها واژه دین آمده بود؛ ولی در برخی دیگر، واژه دین و دنیا با هم بیان شد. مراد از دین در دسته نخست تعاریف، اسلام است؛ ولی آنجا که دین تنها به کار رفته، مراد از دین، آخرت است؛ پس همان گونه که گذشت، در هر

۱. الامامة خلافة الله و خلافة الرسول، محمد بن یعقوب کلینی، **الاصول الکافی**، ج ۱، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ص ۱۹۸.

دو صورت، امور دنیایی و آخرتی مجموعاً جزو مفهوم امامت است. حاصل سخن این که در این مؤلفه نیز اختلافی نیست و به اعتقاد فریقین، امام، متولی آبادانی دنیا و آخرت مردم است؛ لذا اهل سنت، خلفا را به راشدین و غیر راشدین تقسیم می‌کنند. آنان بر این باورند که خلفای راشدین (ابوبکر و عمر و عثمان و علی) به فکر دنیا و آخرت مردم بودند؛ ولی معاویه و دیگران هرچند به دلیل صحابی بودن مورد احترام هستند، غیر راشدین هستند؛ چون به فکر دنیا و آخرت مردم نبودند.

تاریخ اسلام و وحدت اسلامی

همان‌گونه که گذشت، وحدت اسلامی از عصر نبوی، اصلی راهبردی و یک استراتژی اساسی و همیشگی و غیرمتغیر مورد توجه پیامبر اسلام ﷺ بوده است. این روش بنیادین را امام علی (علیه السلام) و سایر اصحاب و فادار پیامبر هم دنبال می‌کردند. وحدت‌گرایی در این عصر در جایگاه یک اندیشه و یک استراتژی به مسیر خود ادامه می‌داد. برخی از صحابه با وفات پیامبر اسلام ﷺ، اولین جرقه اختلاف را میان مسلمانان ایجاد کردند. شیعیان امام علی (علیه السلام) گرد او جمع شدند و با همکاری آن‌ها، امر ولایت و جانشینی پیامبری و نیز آسیب‌های سقیفه را برای مردم تشریح کرد؛ ولی مردم، به علل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی که بیان تفصیلی آن در این مقال نمی‌گنجد، سخنان آن حضرت را نپذیرفتند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز به وظایف دیگرش پرداخت؛ ولی هیچ‌گاه حکومت اسلامی را رها نکرد و همیشه به یاری خلفا می‌پرداخت. آن حضرت، حتی برای تحقق وحدت، علاوه بر همکاری خود و یارانش با دستگاه خلافت و مشورت دادن به آن‌ها، با همسر بیوه ابوبکر - اسماء بنت عمیس - که پیش از ابوبکر، همسر جعفر ابن ابی طالب بود، ازدواج کرد و به تربیت محمد بن ابی بکر پرداخت و به ازدواج عمر با ام کلثوم رضایت داد.^۱ متأسفانه با

۱. محمدی ری‌شهری و دیگران، موسوعه الامام علی بن ابی طالب، دارالحدیث، قم، ۱۴۲۱ق، ج ۳.

بی‌درایتی خلیفه سوم و میدان دادن به مروان و معاویه و سایر بنی‌امیه، خبر غیبی پیامبر اسلام تحقق یافت و سی سال پس از وفات نبی اکرم ﷺ، سلطنت، جایگزین خلافت شد.^۱ سلطنت معاویه به گونه‌ای آشکار شد که وقتی سعد بن ابی وقاص - صحابه پیامبر - بر معاویه وارد شد، به او خطاب کرد: «سلام بر توای پادشاه!» معاویه با خنده گفت: «چه می‌شد اگر مرا امیرالمؤمنین خطاب می‌کردی ای ابااسحاق؟»^۲ معاویه نه تنها سنت نبوی را کنار زد که به سنت خلفای پس از پیامبر هم عمل نکرد و زمینه را برای یک ماتریالیست اخلاقی و معرفتی چون یزید مهیا کرد؛ یزیدی که در سه سال خلافتش، سه جنایت در کربلا و مدینه و مکه انجام داد که تاریخ از بیان آن‌ها شرم می‌کند. معاویه در پنجاه سال حکومتش بر شام، تلاش فراوانی برای تحقق اختلاف میان مسلمانان و قتل عام عاشقان و شیعیان امام علی علیه السلام همچون حجر بن عدی کرد. این سنت سیئه و بسیار زشت حکومت اموی ادامه یافت، تا زمان عمر بن عبدالعزیز که از سال ۹۹ تا ۱۰۱ ق همانند خال سفیدی در پیشانی سیاه تاریخ بنی‌امیه ظهور یافت. وی، رسم ناسزاگویی به اهل بیت علیهم السلام را لغو کرد و از عوامل حادثه کربلا بی‌زاری جست و ده فدک را به وارثان فاطمه برگرداند.^۳ خلافت بنی‌العباس از سال ۱۳۲ ق با شعار الرضا من آل محمد آغاز شد و با ایرانیان پیوند وثیقی برقرار کرد؛ ولی پاره‌ای از تصمیم‌های حاکمان بنی‌عباس مانند قتل ابو مسلم خراسانی سبب

....→

۱۲، ص ۱۱۰-۱۲۷.

۱. علی بن حسین مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۳.

۲. ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، دارصادر، بیروت، ۱۳۹۹ ق، ج ۳، ص ۱۹۵ به نقل از محمد حسین امیر اردوش، **تأملی بر مسأله وحدت اسلامی از دیروز تا امروز**، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۴ ق، ص ۳۳.

۳. ر.ک: **تاریخ مروج الذهب؛ تاریخ یعقوبی**.

شد اتحاد ایرانیان با عباسیان سست گردد.^۱ بنی عباس، با جنایت‌های متعدد بر ضد شیعیان و قتل عام آن‌ها و شهید کردن امامان معصوم علیهم‌السلام در دوران غیبت کبرا، به مرحله سست سیاسی و اجتماعی رسیدند. اختلاف خلفای بغداد با خوارزمشاهیان سبب شد الناصر آخرین خلیفه مقتدر عباسی، با همکاری نسطوری بغداد از چنگیز مغول خواست به حاکمیت سلطان محمد خوارزمشاه یورش برد؛ هر چند هلاکو نوۀ چنگیز به دمشق و بغداد حمله کرد و حکومت بنی عباس را هم منقرض کرد.^۲ اختلافات میان مسلمانان سبب شد مغولان بدون پشتوانه فکری - فرهنگی به تمدن اسلامی آسیب زده و دولت اسلامی را متلاشی سازند؛ هر چند در نهایت، این طایفه از فرهنگ اسلامی متأثر شده و به اسلام رو آوردند، بسیاری از بزرگان و علمای شیعه و سنی در این جریان‌ها و اختلافات سیاسی جان باختند. البته این جا نقش تعیین کننده خواجه نصیر الدین و شاگردش علامه حلی در تحقق وحدت اسلامی و حفظ علمای اسلام و گرایش مغولان به اسلام را نباید نادیده گرفت.

تعارض دولت عثمانی با دولت صفویه نیز بخش دیگری از تاریخ اختلافات میان شیعه و سنی است و همین امر سبب شد اصفهان با همه قوت فکری و فرهنگی خود، توسط شورشیان قندهار سقوط کند و با فتوای افرادی مانند نوح افندی از علمای استانبول، در تکفیر و جواز قتل شیعیان در سال ۱۰۴۸ق، شیعیان زیادی به خاک و خون کشیده شوند. البته نادرشاه افشار و برخی سلاطین عثمانی سعی کردند طرح وحدت را مطرح سازند؛ ولی وحدت‌ستیزی و وحدت‌گریزی در قرن‌های گذشته نتوانست جلوی این انحطاط را بگیرد. ایران به ویژه در دوران قاجار به کشورهای متعدد انشعاب پیدا کرد. ناپلئون هم با حمله به مصر در سال ۱۲۱۳ق زمینه انحطاط

۱. تأملی بر مسأله وحدت اسلامی از دیروز تا امروز، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۶۳-۶۴.

وشکست دولت عثمانی را فراهم ساخت.^۱ این قضایای تاریخی سبب شد علمای اسلام، در تاریخ معاصر، به ضرورت وحدت اسلامی پی برده و تلاش کنند به اختلافات سیاسی و مذهبی خود پایان دهند. برخی از این علما عبارتند از: سید جمال الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، عبدالرحمن کواکبی، محمد نامق کمال، سلطان عبدالحمید دوم، عبدالمجید سلیم رئیس الازهر مصر، سید عبدالحسین شرف الدین متکلم برجسته شیعه، مصطفی عبدالرزاق رئیس دانشگاه الازهر، محمد علی علوبه متفکر و مصلح اجتماعی، شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، محی الدین قلیبی دانشمند تونس، شیخ شلتوت رئیس الازهر، شیخ مصطفی مراغی رئیس الازهر، حاج امین حسینی مفتی اعظم فلسطین، شیخ محمد عبداللطیف رئیس اداره الازهر، شیخ محمد عبدالفتاح عنانی رئیس مذهب مالکی، شیخ عیس منون رئیس دانشکده الشریعة، شیخ حسن البناء رهبر جمعیت اخوان الصفا، علی بن اسماعیل مؤید نماینده شیعه زیدیه یمن، آیت الله حاج آقا حسین بروجردی مرجع تقلید شیعیان، امام خمینی رهبر جهان تشیع و مقام معظم رهبری.

حاصل سخن

سخن گفتن از وحدت اسلامی، بسیار گسترده تر از نگارش یک مقاله است، ولی همان گونه که خوانندگان ملاحظه کردند، هم خداوند سبحان در آیات نازل شده بر پیامبرش بر وحدت و اخوت و الفت مؤمنان و مسلمانان تأکید داشتند و هم سیره و سنت پیشوایان دین اسلام در مقام اندیشه و استراتژی به آن پرداختند و هم تاریخ اسلام نشان داد هرگاه میان مسلمانان شکافی رخ می داد، دولت های آن ها به انقراض می انجامید. مطلب پایانی این نوشتار این است که دو مبنای مهم معرفت شناختی در ایجاد تفرقه و نابودی وحدت اسلامی مؤثر است که باید خوانندگان بدان توجه

۱. همان، ص ۸۰ به بعد.

ویژه‌ای داشته باشند: یکی شکاکیت و نسبی‌گرایی معرفتی که هرگونه معیار شناخت و کشف حقیقت و تمیز حق از باطل را نفی می‌کند و دیگری هرمنوتیک فلسفی که به انکار روش فهم متون دینی پرداخته است. همین امر سبب می‌شود تا قرائت‌های مختلف از دین پدید آید؛ همان‌گونه که تأویل‌گرایی در صدر اسلام سبب تحقق فرقه‌های مذهبی مانند خوارج و مرجئه و معتزله و اشاعره گردید. پس علاوه بر عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی پیش‌گفته برای وحدت ستیزی یا وحدت‌گزینی می‌توان به عوامل معرفت‌شناختی نیز توجه ویژه داشت.





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی